



شهرنوش پارسی پور

## گزارشی از سیر و سیاحت در دنیای شهرنوش پارسی پور سودابه رگنی

دربارهٔ سودابه رگنی: سودابه رگنی نامی آشنا برای خوانندگان آرمان است که تازه های کارگاه داستان نویسی "کولی ها" را دنبال کرده اند. سودابه در زمینه های روانشناسی کودک و علوم دارویی تحصیل کرده و در حال حاضر در لس آنجلس در رشتهٔ خرید تجهیزات پزشکی بیمارستانی فعال است. او از یاران و هنرجویان فعال و سازمانده کارگاه داستان نویسی کولی ها (به استادی منیرو روانی پور) است. ویژگی قلم سودابه داستان گویی و گزارشگری زنده و پویایی است که از آن گرمای صمیمی زندگی بر می خیزد. سودابه که از ابتدا در هماهنگی با آرمان گزارش زیر را آغاز کرد، هنگام ارسال مطلب نهایی برای سردبیر آرمان نوشت: "باور کنید تمام این ماه ها از آغاز طرح این گزارش و مطالعه پر پر زده و با خواندن هر رنج، دلم برای غول ادبیات ایران، شهرنوش پارسی پور هزار تکه شده است... ماه جون هم که به سخنرانی او رفتم و صورت معصوم و فراموش شده اش را دیدم..."

شهرنوش پارسی پور از چهره های درخشان ادبیات معاصر فارسی است. این را پس از یک سال سیر و سلوک در دنیای داستان های او می گویم. یک سالی می شود که آثارش را می خوانم و هر ویدیوئی که در فضای مجازی منتشر شده، دیده ام. می خواستم درباره اش بنویسم، ولی به دنبال مطالبی جدید بودم و آنچه که درباره او نوشته نشده است! در این یک سال یک تاریخ را پشت سر گذاشته ام! اما دلم برای ادبیات ایران و شهرنوش پارسی پور هزار پاره شد. گویی که این سالها ادبیات ما و مردم مان دچار ویروسی نهفته بوده ایم و خفقان و سانسور جان به سرمان کرده است.



سودابه رکنی

این چند ماه با هر رنجی دلم برای غول ادبیات ایران، شهرنوش پارسی پور آتش گرفت. چه در ماه جون پارسال که به سخنرانی اش رفتم و چه بعد از این مدت و سیر و تقلا در لابلای حوادث زندگی اش! این جستجو در زندگی و لابلای حرفهای او برایم تاریخی شد. در این سیر و سلوک، هر روز و هر خط از یاداشت ها در دنیای بیرون و اخبار، همزمان با واقعه ای جانسوز بود. وقایع آبانماه مرا دچار بی میلی وحشتناک به زندگیم کرد و الان این کورونای لعنتی. و با تمام این همزمانی ها، گویی بر بال تندباد زندگی شهرنوش در سیر و سفر بوده ام.

در این نوشتار، آنچه دیده و شنیده ام را همچون کولاژی از نوشتار خدمت خوانندگان ارائه می کنم.

خواندن **آسیه در دو دنیا** تجربه محشری بود و همچنین **سگ و زمستان بلند**. شاید هنوز هم شهرنوش پارسی پور آنچنان که در خور اوست شناخته نشده است.<sup>۱</sup> در قسمتی از

<sup>۱</sup> فهرست آثار شهرنوش پارسی پور:

داستان سگ و زمستان بلند درباره تنهایی و خوابیدن بر روی سنگ قبر می نویسد که برایم تداعی گر داستان سرود سلیمان تونی ماریسون است.

در نهم ماه جون ۲۰۱۹ در مرکز ایران شناسی ساموئل جردن در دانشگاه یوسی ارواین سخنرانی با عنوان "از روزگار گذشته حکایت" با سخنرانی شهرنوش پارسا پور برگزار شد. همان شب بعد از جلسه برایش می نویسم اگر دوست داشته باشد با ایشان مصاحبه ای انجام دهم. از همان ابتدا می دانم که این کار عملی نیست. بعد از ده روز برایم می نویسد:

"فکر می کنم مقاله شما بدون مصاحبه با من جالب تر خواهد بود. چون من مصاحبه های زیادی انجام داده ام و دیگر حرف جدیدی برای گفتن ندارم. اما مقاله شما تازه و نو است و خواندن دارد. موفق باشید."

دوباره بر می گردم به یوتیوب و شروع می کنم از قدیمی ترین سالها مصاحبه هایش را نگاه می کنم. در اینترنت به دنبال جملاتی از کتابهایی که نوشته می کردم. تایپ می کنم "خاطرات زندان - شهرنوش پارسا پور" فقط عکس روی جلد کتابهایش بر روی صفحه مانیتور نمایان می شود.

- 
- تجربه های آزاد (داستان های کوتاه به هم پیوسته)
  - آویزه های بلور- (داستان کوتاه)
  - سگ و زمستان بلند
  - توپک قرمز (داستان برای کودکان)
  - طوبیا و معنای شب
  - زنان بدون مردان
  - عقل آبی
  - بر بال باد نشسته
  - شیوا
  - آداب صرف چای در حضور گرگ
  - ماجراهای ساده و کوچک روح درخت
  - کمی بهار

ترجمه ها:

- شکار جادوگران شرلی جکسن، گردونه تاریخ
- پیرا روانشناسی (از سری چه می دانم)
- از کنفوسیوس تا راه پیمایی دراز دلفین دولرس
- تاریخ چین - از جنگهای تریاک تا انقلاب فرهنگی (چهار جلد)
- لائو دزه و مرشدان دائویی



با خودم فکر می‌کنم نه من بلد نیستم حتما به طریقی و جایی می‌شود به جملات ماندگار از شهرنوش پارسی پور دست یافت. من راهش را نمی‌دانم.

این همه داستان و اینهمه کتاب چه ترجمه و چه تحقیق! چرا واقعا ما نباید جمله ماندگاری از او به حافظه تاریخی مان مانده باشد؟

شهرنوش در ۲۸ بهمن سال ۱۳۲۴ در تهران متولد شد. پدرش علی پارسی پور قاضی دادگستری بود و مادرش، فخرالملوک والا، خانه‌داری فرهیخته بود که او را از کودکی به خواندن تشویق می‌نمود از کودکی خاطراتی از مصدق و شاه دارد. خانواده اش در نوجوانی او به خرمشهر مهاجرت کردند و از ۱۴ سالگی شروع به نوشتن کرد به دنبال جملاتی از کتابهایی که نوشته است در اینترنت می‌گردم. تایپ می‌کنم "خاطرات زندان - شهرنوش پارسی پور" فقط عکس روی جلد کتابهایش بر روی صفحه مانیتور نمایان می‌شود.. نویسنده‌گی او در خرمشهر شروع شد و نخستین اثرش، داستانی کوتاه، به سال ۱۳۴۱ در مجله اطلاعات بانوان منتشر شد. پس از آن به تناوب داستان‌ها و مقاله‌هایی را در نشریات مختلف از قبیل: جنگ هنر و ادبیات جنوب، فصل‌های سبز، فردوسی، جنگ اصفهان، کیهان سال، تماشا، لوح، الفبا و کتاب جمعه به چاپ رساند.

جدی‌ترین کار دنیا از نظر او نوشتن است. از هفده سالگی به عنوان ماشین نویس و اپراتور تلفن در سازمان آب و برق خوزستان مشغول به کار شد. پس از قبولی در دانشگاه از آنجایی که بدلیل مشکلات مالی مورد حمایت خانواده قرار نگرفت، به تهران رفته، در شرکت تولید دارو اشتغال یافت. همان سالهای آغازین در تلویزیون ایران استخدام شد در آغاز ماشین

نویس و بعدها متصدی دبیرخانه و تهیه کننده برنامه ای با عنوان "زنان روستائی" بود. در این دوران با ناصر تقوایی ازدواج کرد.

بعدتر وقتی حامله بوده در کنکور شبانه دانشگاه شرکت کرد. در مصاحبه ای می گوید: «آقایی را می شناختم که جامعه شناسی خوانده بود و به نظر من بسیار با سواد می آمد و فکر می کردم اگر جامعه شناسی بخوانم مثل او می شوم.» در عین حال که مادر بود در دانشگاه درس می خواند و کار می کرد. زندگی زناشویی و مسئولیت هایی که داشت امکان پرداختن به نویسندگی به او نمی داد، ولی داستان **توپک قرمز** برای کودکان توسط کانون پرورش فکری کودکان به سال ۱۳۵۱ چاپ شد.

در سال ۱۳۵۳ در اعتراض به اعدام خسرو گلسرخی و کرامت الله دانشیان استعفا داد که این عمل منجر به بازداشت ۵۴ روزه اش شد. افسردگی بعد از زندان و بیکاری باعث شد تا با فرزندنش به فرانسه مهاجرت کرده و در رشته زبان فرانسه و زبان و تمدن چین در دانشگاه سوربن به تحصیل پردازد.

در اولین داستانش مقطع زمانی را صدر اسلام گرفته بود که شخصیت داستانی بخاطر ارتداد در برزخ می ماند. اولین نوشتار ۶۰ صفحه بود که بعدها بازنویسی شد و با نام **سگ و زمستان بلند** در سال ۱۳۵۵ منتشر شد. دو مجموعه داستانهای کوتاه به نامهای **تجربه های آزاد و آویزه های بلور** به فاصله یک سال چاپ شدند.

پس از بازگشتش به ایران، عهده دار تصدی امور باشگاه ویدئویی برادرش شد و در عین حال با کانون نویسندگان ارتباط داشت. اما کانون نیز زیر ضربات گروههای فشار قرار گرفته بود و عمر درازی نکرد، از هم پاشیده شد و ارتباطش با کانون نیز قطع گردید. در مصاحبه ای می گوید:

«کتابهای ناشری را می گرفتم و برای فروش آنها از طبقات خانه ها بالا می رفتم و در حین این تردها متوجه وجود فاحشه خانه هایی در سطح شهر می شدم که زیر پوشش خیاطخانه و آرایشگاه های رسمی کار می کردند. فاحشه خانه هایی که زیر پوسته کار رسمی به طور غیررسمی فعالیت داشتند!»

یک روز که به اتفاق مادرش برای دیدار خواهرش به دهکده اوین می رفت اتومبیل مادرش مورد بازرسی قرار گرفت و در پشت آن چمدانی از نشریات گروه ها و سازمانهای مختلف یافت شد. برادرش به این فکر افتاده بود که حالا که عمر نشریات سازمانی رو به پایان است می بایست آرشیوی از آنها فراهم آورد تا منبع نوشتن تاریخ در آینده قرار گیرد. مقداری از این نشریات در صندوق عقب ماشین مادر بود که موجب گرفتاری او و مادر شد و از ۲۲ مرداد ۶۰ به زندان افتاد. با اینکه او اتهامی نداشت و طرفدار هیچ گروه و سازمانی نبود، اما آن سالها داشتن چنین نشریاتی جرم بزرگی محسوب می شد.

این زندان چهار سال و هفت ماه و هفت روز طول کشید. روزی که آزاد شد ۲۸ اسفند ۱۳۶۴ بود. حالا دوباره باید به جستجوی کار بر می آمد. اوضاع مالی خانواده اسفناک بود و چرخ زندگی نمی گشت. ناشران، آثار یک نویسنده تازه از زندان به در آمده را نشر نمی دادند. تازه اگر هم نشر می دادند با درآمد آن زندگی نمی شد کرد. مجموعه **زنان بدون مردان** را به نشر نقره سپرده بود که هرچند اجازه چاپ گرفت اما چاپ نشد. به ترجمه روی آورد و در عین حال دست به ایجاد یک کتابفروشی، در زیر زمینی در خیابان سنایی زد:

"... دوستی پیشنهاد کرد مکانی را که در رهن او بود و به تازگی خالی شده بود به کتابفروشی تبدیل کنم. شخصی که در آن مجلس بود نیز داوطلب شد با من شریک شود. به دیدار دکان رفتیم که زیر زمینی در خیابان سنایی بود و به درد کتابفروشی نمی خورد اما من در اندیشه بودم که با تبلیغ در میان دوستان روشنفکر می توان آنجا را به پاتوق مناسبی تبدیل کرد."

یک روز که طبق مقررات ماهانه خود را به کمیته انقلاب معرفی کرده بود بازجو ضمن سوالاتش نوشت: "از نظر همکاری بفرمایید چه کسانی در این کتابفروشی رفت و آمد می کنند؟" با دیدن این سوال چون اسفند بر آتش افتاده منفجر شد. بازجو دریافت که حال او عادی نیست و زیر فشارهای طاقت فرسا، له شده است. مرخصش کرد. اما همان سوال سبب شد که قید کتابفروشی را بزنند. کتابفروشی درآمدی نداشت اما او حساب کرده بود که اگر کارش بگیرد و آنها بخواهند موی دماغش بشوند چه خواهد شد؟ در کتاب خاطراتش آورده است:

"مردم را به آنها معرفی می کنم تا در آمدم به خطر نیفتند؟"

از هر ترفندی استفاده می کردند برای خاموش کردن شعله عشق به ادبیات و کار در این حوزه. بدین ترتیب کتابفروشی تعطیل شد و امرار معاش معطل ماند.

در سال ۱۳۶۲، در زندان، شروع به نوشتن **طوبا و معنای شب** کرد که داستان زندگی مادر بزرگش بود. نیمی از کتاب نوشته شده بود که بند او را تغییر دادند و دفترچه‌هایش را از او گرفتند. وقتی بعد از یک سال نوشته‌ها را به او بازگرداندند، آنها را از بین برد.

ولی مدتی بعد مجدداً شروع به نوشتن همان کتاب نمود. طوبا و معنای شب در خردادماه ۱۳۶۸ فضای ادبی ایران را تحت تاثیر خود قرار داد. در دو هفته اول انتشار، نایاب و در طی شش ماه سه بار تجدید چاپ شد.

کتاب بحث‌انگیز **زنان بدون مردان**، که مجموعه‌ای است از داستان‌های کوتاه بهم پیوسته، بین سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ نوشته شده، ولی به علت انقلاب منتشر نگردیده بود، مگر بخش‌هایی از آن که در جنگ لوح به چاپ رسید. بالاخره در سال ۱۳۶۹ این مجموعه به وسیله نشر نقره منتشر شد. روزنامه‌ها علیه کتاب و نویسنده مطلب می نوشتند. اینها علامت خطری بود که در راه بود:

کمیته منکرات به کتابفروشی نشر نقره ریختند تا زنان بدون مردان را جمع آوری کنند. تمام نسخه‌های کتاب به فروش رفته بود. آنان در عین حال به انتشارات اسپرک مراجعه کردند و تمام نسخه‌های سگ و زمستان بلند را که چاپ شده است اما منتشر نشده بود، توقیف کردند. چند روز بعد کمیته منکرات او را احضار کرد.

برای سومین بار به زندان افتاد. موضوع بازجویی‌ها کتاب **زنان بدون مردان** بود و اینکه چرا درباره "بکارت" نوشته است:

"بازجویی با خشونت توام بود و بر این محور دور می زد که من چرا این کتاب را نوشته‌ام چون صفحه‌ای که زن روسپی در حمام لخت نماز می - خواند ضد اسلامی تلقی شده بود و چرا آقای اصلانی آن را چاپ کرده."

سرانجام روی حکم زندان او نوشتند: "به جرم نوشتن آثار ضد اسلامی"، اما او را به بند معتادان و قاچاقچیان مواد مخدر منتقل کردند. خود در این باره نوشته است: رییس زندان قصر وقتی حکم بازداشت را دید با تعجب پرسید "آخر برای چه شما را اینجا فرستاده اند؟". پس از چندی با قرار وثیقه آزاد شد.

وی در این داستان ها به بکارت زنان پرداخته است. خانم شیرین نشاط این کتاب را به تصویر می کشد و جایزه شیر نقره ای و نیز را برای بهترین کارگردانی می برد. شهرنوش پاریسی پور در مصاحبه ای می گوید:

«فیلم خوب است البته به کتاب وفادار نیست و خیلی از پیام ها را عوض کرده ولی

فیلم خوش ساختی است.»

کتاب های او در ایران قدغن است و به همین دلیل شماری از آثار او در خارج از ایران چاپ شده اند. می گوید:



«دچار عدم تعلق هستم و فکراینگه بمانم اهلی بشم را دوست ندارم و ترجیح می دهم همیشه آزاد باشم و این با عدم تعلق امکان پذیره. این رشد تکنولوژی باعث شده که نمی توانید احساس عدم تعلق کنید. در کتاب شیوا سعی کردم با زبان بی زبانی این را بگویم. خواستم این را بنویسم. باور دارم که می توانند به مغز انسان الفای اندیشه بکنند و می توانند برعکس، از مغز، اندیشه ای را، از افراد بگیرند.»



چاپ رمان **عقل آبی**، که در اردیبهشت ۱۳۶۹ به ناشر تحویل داده شد، نیمه کاره متوقف ماند.



می گوید:

«**طوبی و معنای شب** شناسنامه من شد و **زنان بدون مردان** سرنوشتم را تعیین کرد. هرگز سیاسی نبوده ام. در ایران ممنوع القلم هستم و کسی هم نیست که از حقم دفاع کند. کتابهایم در کشورهای مختلف چاپ و به فروش می رسد ولی کسی درباره آنها نمی نویسد و به عنوان نویسنده بازخوردی نمی گیرم. در حالی که اگر در ایران چاپ می کردم مرتب برخورد ادبی ایجاد می شد. پس شاید مشکلی که من در اینجا دارم بخاطر مشکلی است که از ایران نشأت می-گیرد. خیلی از کشورها کتابهایم را ترجمه و چاپ نمی کنند چون می ترسند که روابطشان با ایران بهم بخورد. زنی مثل من که دلش می خواست آزاد باشد و رها و با رک گویی حرکت کند، بنویسد... بخاطر همه اینها تنبیه شدم تا دست آخر خسته شدم مهاجرت کردم.» کتابهایش به زبان ایتالیایی و انگلیسی و دانمارکی ترجمه شده است.

نه فمینیست است نه سیاستمدار. به نظر او انسان یک حیوان سیاسی است. سیاسی کار نیست و می گوید: «جویای حقیقتم. من در جستجوی حقیقت می توانم گاهی فمینیست باشم.»

معتقد است که بکارت افساری است که جامعه به گردن زن انداخته، پس زن باید برای نجابت و حفظ بکارتش بکوشد و این معضل اجتماعی است. معتقد است در مقطعی که انقلاب اتفاق افتاد زنان معضلاتی داشتند ولی درباره آن صحبت نکردند.

بار چهارم وقتی به زندان رفت که قصد داشت خود را از شر وثیقه که ملک یکی از اقوام بود آزاد کند و به سفر برود. رفت و خود را معرفی کرد و گفت من آمده ام که زندانی شوم تا سند وثیقه آزاد گردد. کارها به خوبی و خوشی پیش می رفت که بار دیگر عصبانیت او کار دستش داد و زندانی شد. پس از چندی از این زندان نیز در آمد و به خارج کشور رفت و راهی آمریکا شد و هنوز در آن کشور به سر می برد. حاصل زندگی او در آمریکا تا کنون چند کتاب بوده است و مقالاتی که طی سالها اینجا و آنجا منتشر شده است.

در مصاحبه ای از او درباره تجربه تبعید و مهاجرت می پرسند:

«دوست ندارم از واژه تبعید استفاده کنم. من با پای خودم از کشور خارج شدم و به نقطه ی بد آب و هوایی هم نرفتم، اما واقعیت این است که برای سالها بیمار بودم و البته از لطف و قانونمندی های کشور میزبان هم استفاده کردم من در آمریکا زندگی می کنم که کشور مردمان در تبعید است و از مزیت های ویژه ای این کشور استفاده ی سرشاری می کنم. ولی ناگهان از نویسنده ی بزرگ یک کشور تبدیل شدم به یک مهاجر کوچک، اما ناراحت نبودم؛ چون در کشور خودم دلم بسیار گرفته بود؛ یک به یک عزیزان من از دنیا رفتند بی آن که بتوانم برای آخرین بار بینمشان. نخستین روزهای تبعید همیشه در این رؤیا بودم که آن ها را پیش خودم خواهم آورد. .. به نظرم بزرگ ترین مصیبتی که می تواند گریبانگیر زن نویسنده در مهاجرت شود گمنامی ست. من اما نویسنده ی خوشبختی هستم و آثارم به زبان های مختلف ترجمه شده است. اخیراً نامه ای از مکزیک داشتم که یک گروه تئاتری می خواهند، زنان بدون مردان را اجرا کنند.»

شهرنوش پارسی پور به دعوت موزه لوئیزیانای دانمارک در اکتبر ۲۰۱۹ به این کشور سفر کرد. این دعوت برای ترجمه کتاب **زنان بدون مردان** به زبان دانمارکی انجام شد. هم اکنون این کتاب جز سه کتاب پر فروش این کشور است. که تا ماه اکتبر ۲۰۱۹ به چاپ

چهارم رسید. سپس به شهر فرانکفورت سفر کرد و در آنجا دو برنامه موفق با عنوان "در ستایش ادبیات تبعید" با حضور حدوداً ۵۰۰ نفر از علاقه مند به ادبیات برگزار شد. مسعود مافان، مدیر انتشارات باران، که ناشر کتاب‌های اوست در همکاری با مقامات فرهنگی دانمارکی سفرهای وی را به سوئد (مالمو، یوتیبوری، اوپسالا، استکهلم) و آلمان را سازماندهی کرد.

در مراسم رونمایی از کتاب "کمی بهار" در فرانکفورت نخست منیره برادران، نویسنده و فعال حقوق بشر، به عنوان مجری برنامه، درباره زندگی و آثار پارسی پور سخن گفت. در مصاحبه ای که اخیراً با او شده در پاسخ به وضعیت کنونی ادبیات ایران در سالهای بعد از انقلاب می گوید:

«به دلیل سانسور، مردم رو به ادبیات آوردند. ادبیات بالاخره راه خودش را باز می کند. می گوید از دانشور و گلشیری تاثیری نگرفته، ولی بیشترین اثر را چارلز دیکنز و داستایوفسکی و ویرجینیا ولف در داستان های او و نگاه او در ادبیات دارند. پیشبرد ادبیات در ایران برای مردها هم مشکل است چون الان سانسور بیداد می کند و اجازه ندارید خیلی چیزها را مطرح کنید و بنویسید. در نتیجه همیشه این مشکل وجود دارد. اینکه ثروتمندها روز به روز بیشتر می شوند و مردم فقیرتر ممکن است واقعیت داشته باشد اما در قدیم مردم فقیرتر بودند. امروز یک حداقل زندگی را دارند که بتوانند اموراتشان را بگذرانند البته الان ثروتهای افسانه ای شکل می گیرد مثلاً کسی که فیس بوک را درست کرده ۴۰ میلیارد دلار پول دارد ولی این به این معنی نیست که ما فقیر شده ایم. ما داریم زندگی عادی و معمولی خودمان را می کنیم و دنیای فنی و تکنولوژیکی به گونه ای جلو می رود که ثروتمندان حیرت انگیزی از میانشان بلند می شوند. نقش ادبیات در این میانه کاملاً روشن است یعنی باید بنویسیم که چطور میشود این مشکل را بر طرف کرده به عنوان نویسنده ما موظف هستیم که به مسئله فقر مردم توجه کنیم و آن را مطرح کنیم تا شاید بشود راهکارهایی برای حل این مشکل پیدا کرد. اینکه ساینس فیکشن چیست و نقش من در رابطه با آن چیست؟ باید بگویم که من اولین نویسنده ایرانی هستم که ساینس فیکشن نوشتم و برای این کلمه معادل فارسی اختراع کردم به اسم داستان

دانش و این کتاب به نظر من کتاب خوبی است منتها چون سابقه در ایران نداشته طبیعتا نواقصی دارد. یعنی پشتوانه ای ندارد، چون اولین کاری است که در این زمینه نوشته شده است. داستان دانش به نظر من نوع جدید میتولوژی است یعنی اساطیر قدیمی در زمان ما به شکل داستان دانش در می آیند و این داستانها اشکال بسیار مختلفی دارند و معمولا اغلب به عوالم ماورایی می پردازند. معمولا کره دیگری را در نظر می آورند که جور دیگری هستند یا آدمهایی را در نظر می گیرند که در شکل ظاهریشان تغییر حاصل شده. رابطه اسطوره و ادبیات هم روشن است. اسطوره اولین داستانهایی هستند که انسانها نوشتند و به طور معمول اسطوره ها مسائل خدایان را مورد بحث و بررسی قرار می دهند. یعنی بیشتر میدانهای ماورایی را مورد نظر قرار می دهند. دنیای ویژه نویسندگان، دنیایی است که قبل از آنها وجود نداشته. الان نویسندگان زن در اقلیت نیستند تقریبا ۴۰۰ زن دارند می نویسند و رمان خلق می کنند و بسیار در این زمینه خلاق هستند. نویسندگانی که در خارج از ایران فعالیت می کنند و به نظر من یواش یواش یک شکل ادبی مشخصی در خارج از ایران شکل گرفته و دارند کار می کنند و زندگیشان را اداره می کنند.

باری، پس از این سیر و سیاحت که فشرده ای از آنرا با خوانندگان در میان گذاشتم، در نظر دارم که برای جشن تولد ۷۵ سالگی این نویسنده بزرگ و گرامی جلسه ای جهت بحث و بررسی بر روی آثارش ترتیب دهم. جلسه ای با حضور مردمی که دوستش دارند نه منتقدین ادبی. در صورت تمایل به ایمیل آدرس زیر درخواست بفرستید تا ترتیب شرکت شما در این جلسه داده شود. چگونگی برگزاری این جلسه متعاقبا اعلام خواهد شد. ولی ظرفیت محدود است.

سودابه رکنی،

لس آنجلس

فوریه ۲۰۲۰

[Soudabeh.rokni@outlook.com](mailto:Soudabeh.rokni@outlook.com)